

مدیریت و جامعه‌رینی

محمد جواد آریجانی

من علاقمندم که سخنم را با طرح چند سؤال آغاز کنم. زیرا با بسط دادن این سخن، می‌توانیم بیشتر به موضوع خود در پایان این مقاله دست پیدا کنیم.

سؤال اول: آیا جامعه اسلامی می‌تواند جامعه‌ای مدرن باشد؟ این که گفتم «اسلامی» برای این است که اسلام از سایر آیینها جداست؛ ما هر چیزی را دین نمی‌دانیم. همچنین باید معلوم باشد که مقصودمان از جامعه دینی چیست؟

شاید دلیل مهم‌تر، این باشد که من فردی سیاسی هستم و بیشتر اوقاتم در امور سیاست می‌گذرد. برای من، وضعیت جامعه اسلامی و این که آیا می‌تواند مدرن باشد یا نه، یک مسأله حرفه‌ای و کاری است. در اینجا طبیعی است که مقصودم از مدرن‌سازی جامعه، سازمان‌دهی منطقی آن است؛ یعنی، این که ما جامعه اسلامی را مدرن کنیم امری برخوردار از سازگاری است، تعارضی در آن نیست، فرهنگ متناقضی نیست و بخشی از آن با بخش دیگر، تناقض ندارد.

سؤال دوم این است که آیا جامعه اسلامی می‌توان مدرن شود؟ در اینجا شتاب عملی مطرح است. شاید تئوری‌های بیشتری را باید در نظر گرفت. فرض این که جامعه

اسلامی می‌تواند خیلی مدرن باشد، این سؤال را به دنبال می‌آورد که آیا جامعه امروزی ما می‌تواند مدرن شود؟ که این خود بحث دیگری است. سیاستمداران آمریکایی و اروپایی وقتی با ما صحبت می‌کنند به ما حرفهای عجیبی می‌زنند؛ می‌گویند شما اگر می‌خواهید مدرن بشوید باید اقتصاد خود را پیشرفته کنید و برای پیشرفت اقتصادتان باید از ما کمک بگیرید. ما هم تکنولوژی داریم و هم سرمایه. توسعه بدون سرمایه نمی‌شود. آنها به عنوان شرط این کمک می‌گویند: ما چه موقع می‌توانیم به شما کمک نمائیم؟ زمانی که شما در نظام ما داخل شوید و معارض با ما نباشید و اقتصادتان بر اقتصاد ما و سیاست‌تان بر سیاست ما منطبق باشد. خوب، اگر این برهان درست باشد نتیجه‌اش این خواهد شد که دیگر از اسلام هیچ چیزی باقی نماند. پس مسأله امکان مدرن شدن هم در کنار مدرن بودن مورد توجه است. من امروز می‌خواهم به سؤال اول بپردازم. در اینجا یک نکته وجود دارد و شاید ما که در این جامعه بیشتر مطالعه کرده‌ایم با این مشکل بیشتر آشنا هستیم.

در غرب، جامعه دینی جامعه‌ای است که سیستم دینی آن کلیسا است. این ساختار، ساختاری است که ما در نظرمان است. ولی

در اسلام، هرگز چیزی به اسم کلیسا نداشته ایم.

مسجد، روحانیت و مرجعیت، هیچ کدام نهاد نیستند و هیچ کدام از اینها خود به خود به طور ذاتی نمی توانند صاحب قدرت شوند. اگرچه ممکن است شما در نظام ما ببینید که علما در لباس روحانیت، بر قدرت تکیه زده اند؛ اما این معنایش این نیست که در اینجا یک سازمان و نهاد رسمی دینی وجود دارد که به شکل یک تشکیلات قانونی، بر سیستم سیاسی برتری پیدا کرده است.

ما باید مفهوم دقیق تری را از جامعه دینی مطرح کنیم. مفهومی که من پایه قرار داده ام، این است که جامعه دینی برای من جامعه ای است که در آن، اندیشه دینی به شکلی خیلی طبیعی در عقلانیت رفتاری آن جامعه مندرج شده باشد. من از رفتار و عقلانیت رفتاری صحبت می کنم، به خاطر این که جامعه در واقع، به معنی جمعی آزاد از آدمها نیست که در کنار هم جمع شده اند. موقعی این جمع تبدیل به جامعه می شود که موقعیت جمعی مشترکی در عمل داشته باشند؛ یعنی از آنها عمل اجتماعی حادث شود. همچنین از افراد آن جامعه نیز باید آثاری ظاهر شود. تا قبل از آن، نظمی که در آنجا هست، نظم اجتماعی نیست، بلکه

نظمی بین اعضای یک مجموعه خاص است.

به قول ارسطو، انسان حیوانی ناطق است؛ نطق یا «Logos» پدیده پیچیده ای است شامل سخن گفتن، فکر کردن و از آن مهم تر، قدرت عبور از فکر به ذهن؛ یعنی تماشای فکر. خیلی از حیوانات هم صحبت می کنند، فکر می کنند، اما نمی گویم نطق دارند. اما جنبه ای از انسانیت وجود دارد که به احتمال زیاد، از نطق در نمی آید و آن جنبه عامل بودنش است. یعنی انسان فعل ارادی انجام می دهد؛ عامل و کننده است و این از نطق هم فراتر است و جوهر انسانی کاملاً به این صدور عمل ارادی مربوط است و شاید از یک منظر، نطق جزئی از این عنصر اعمال ارادی است، یکی از ارکانش است، ربط منطقی بین این دو وجود ندارد و احتمالاً از نظر حوزه مفهومی، دومی وسیع تر از اولی است. حالا جامعه یا نظم اجتماعی، در واقع حیثیتی است که از توصیف مفهوم عاملیت فرد پیدا می شود. فرد عامل، سپس به شکل جمعی به یک عنصر اجتماعی تبدیل می شود و از این رو، تمام جهات ذاتی عمل ارادی فردی را با خودش عمل می کند. همین خصوصیتی که در عمل ارادی به شکل ذاتی، مخصوص عمل اراده فرد است در

عمل جمعی هم وارد می شود و عقلانیت در واقع مهم ترین ریشه و شیرازه عمل ارادی است.

از آنجا که نظم اجتماعی و جامعه اسلامی برای ما جامعه ای است که دارای نظم خاصی است، بنابراین، جایی که این نظم وجود خودش را آشکار می کند در پوسترها و سخنرانیها نیست، بلکه دقیقاً در اعمالی است که به شکل جمعی از آن جامعه پیدا می شود. پس ما سر نخ اسلامیت مان را در جامعه اسلامی باید بدانیم که در کجا دنبالش بگردیم. بنابراین، در سخنرانیها به دنبال آن نمی گردیم.

آنجا که نظم اسلامی آشکار می شود جایی است که عمل جمعی پیدا می شود. بنابراین، رابطه اش را هم پیدا کردیم؛ جامعه اسلامی جامعه ای است که اسلام به شکل طبیعی و ذاتی در این صدور افعال، چه جمعی و چه فردی، مندرج است. این جامعه ممکن است حکومت نداشته باشد، که در آن صورت، حالت پیشرفته اش نیست؛ و ممکن است حکومت داشته باشد، که وضعیت طبیعی اش است. نظم اجتماعی در حالت پیشرفته خود حتماً احتیاج به نهادی به اسم حکومت دارد.

با این مقدمه که گفتم، عملاً می توانم وارد محور دوم سؤال شوم که مفهومی از مدرنیته است. من برای فهم جامعه دینی مجبور شدم وارد مقوله عمل اجتماعی و عمل جمعی بشوم. در فهم مدرنیته هم به این مفهوم نیاز داریم. من از تقابل مدرنیته و سنت، خیلی فراتر فکر می کنم و حق این است که این گونه از آن صحبت کنیم. این که ما صحبت از تقابلش کنیم، چندان به درد ما نمی خورد. یعنی اگر بنا شود درباره چیزی که مدرن است یا چیزی که سنتی است ضابطه عقلانیت را اعمال نکنیم، هر دو شان بیهوده خواهند بود؛ برایمان چیز جالبی ندارد. پس شاید نقطه شروع ما نباید از تقابل

بین مدرنیته و سنت باشد، بلکه از جای دیگری باید شروع کنیم. ما باید برداشت و فهمان از مدرنیته را مقداری تغییر دهیم. چه کسی آدم مدرن است؟ آیا کسی که ابزار خیلی پیشرفته به کار می برد؟ مثلاً فرض کنید عرب صاحب نفت، تمام وسایل پیشرفته را در اختیار دارد؛ هواپیمای شخصی، تلفن، ماشین، و تمامی امکانات را دارد، ولی کلام و بیانی که این عرب با تلفن منتقل می کند، همان عباراتی است که شش هزار سال پیش، افراد با آن صحبت می کردند؛ اگرچه ابزارش مدرن است، تفاوتی ندارد. آیا این آقای عرب را می توانیم مدرن بنامیم؟! ظاهراً به راحتی به او نمی توانیم مدرن بگوییم. در جامعه هم همین طور است. آیا ما می توانیم مدرن بودن جامعه را صرفاً به این بگیریم که دارای آسمان خراشهای بزرگ است، اتوبان دارد و مردم خودروهای خوبی سوارند؟ مدرن بودن هم مسأله ای است مربوط به عامل بودن انسان؛ انسان چون عامل است و از او افعال ارادی صادر می شود، مدرن سازی هم یکی از ویژگیهای اعمال او به شمار می رود. انسان مدرن چون به گونه خاصی عمل می کند، مدرن می شود؛ جامعه مدرن چون به نحو خاصی انجام وظیفه می کند و اعمال جمعی از آن صادر

می شود، مدرن است، نه به خاطر آن که وسایل مدرن است.

من مدلی برای مدرنیته یا نظریه خاصی برای فهم مدرنیته عرضه می کنم که در کتاب نقد دینداری و مدرنیسم، آن را آورده ام و آن این است که میل به مدرنیته در دین، به دلیل ویژگی عقلانیتی است که در مدرنیته وجود دارد. یعنی نحوه خاصی از عقلانیت که عمل خاصی را در مدرنیته مشخص می کند، آن میلی است که من اسمش را عقلانیت فنی گذاشته ام و مقداری با مفهوم عقلانیت ابزاری فاصله دارد. مطابق مدلی که از مدرنیته عرضه می کنم، انسانی مدرن است که اعمالش عقلایی و بر مبنای عقل فنی باشد؛ جامعه ای مدرن است که فعل آن نظم اجتماعی باشد و افعالی که از نظم اجتماعی پیدا می شود عقلانی و براساس عقل فنی باشد. لازم است مقداری راجع به عقل فنی صحبت کنیم. من برای عقل فنی چهار ویژگی را در اینجا اسم می برم.

ویژگی نخست: عقل فنی وضعیت حقیقی خودش را همیشه در سطح اکولوژیک و محیطی می بیند. عامل وقتی که می خواهد عملی را انجام دهد، همواره محاط در یک وضعیت عقلی است. وضعیت، بخشی از عمل واقع است که به نحوی به آن عمل ربط

پیدا کرده است. این وضعیت حقیقی چه تاثیری بر عامل دارد؟ هر وقت توجه عامل به ویژگیهای بلاواسطه محیطی اش محدود بشود، در آن صورت او دارد عقل فنی را به کار می برد. یعنی فرض کنید سربازی در خط مقدم جبهه، در مقابل دشمن می جنگد. وضعیت حقیقی او چیست؟ عقل فنی می گوید تو در جبهه با این امکانات دفاعی و تهاجمی قرار داری و دشمن با امکانات خاص خودش به تو حمله می کند. اما آیا این تمام وضع حقیقی است یا نه، ممکن است تمام وضع حقیقی نباشد. ممکن است و رای این وضعی که ما می بینیم وضعیتی باشد که ما به کار نگرفته ایم و یا از آن اطلاع نداریم. این که ما خودمان را در سطح اکولوژیک و محیطی محصور کنیم، از ویژگی های عقل فنی است. البته من مفهوم اکولوژی را با گونه ای تسامح به کار می برم. چون ممکن است مفهومی که من از اکولوژی به کار می برم، در بر دارنده امکانات اجتماعی هم باشد، ولی وضعیت بلاواسطه طرف است. ویژگی دوم: عقل فنی همیشه سعی دارد که از محیط اقداماتش در حد اکولوژیک، دقیق ترین اطلاع را داشته باشد و به همین دلیل، مبتنی بر اطلاعات و علم است. عقل فنی می خواهد بهترین وضعیت را داشته

باشد، بخصوص در جهاتی که مربوط به شناخت وضعیت اقدامی است. عجیب نیست که در مدرنیته علم خیلی مهم است. به خاطر این که اصلاً در عقلانیت فنی اتکا به فهم دقیق از وضعیت اقدامی، یکی از جهات کاملاً اساسی است.

ویژگی سوم: عقل فنی در انتخاب هدف، همواره عملی بودن را مبنای قرار می دهد. عملی بودن برای عقل فنی، یعنی وقتی که می خواهد هدفی را انتخاب کند، اولین سؤال این است که کدام لقمه اندازه دهان من است. یعنی عقل فنی اول به سراغ این نمی رود که وظیفه ما چیست؟ بلکه می سنجد که من با این امکانات چه می توانم بکنم؟ البته عملی بودن فراتر از امکان داشتن است. عملی بودن، حتی گاهی در بعضی جاها، به معنی آسان بودن، کم خرج بودن و مانند آن است. از این رو، عملی بودن فراتر از ممکن بودن است.

ویژگی چهارم: عقل فنی در برنامه ریزی است. یعنی وقتی که عامل می خواهد اقدام کند، در برنامه ای که انتخاب می کند مهم ترین سؤالش این است که این برنامه چقدر کارآمد است.

به نظر من، مدلی که مبتنی بر چهار ویژگی ارائه کردم، تمام خصوصیات پدیده

مدرنیته را توضیح می دهد. مثلاً این که عقل مدرن سکولار است و مردم مدرن گرایش به سکولاریزم دارند، خیلی طبیعی است. چون وقتی شما وضعیت حقیقی را متنازل در محیط اکولوژیک می کنید، دیگر به دنبال ریشه رفتن نوعی وقت تلف کردن است؛ اگر

نگوییم دیوانگی است. بنابراین، چندان عجیب نیست که ما در دوره مدرن می بینیم که مردم به ریشه و اصل هستی و چیستی شان علاقه ندارند، بلکه تغافل روشن و مشخصی نسبت به این گونه مسائل دارند. خصوصیتی که در این مدل، قابل دیدن است، مسأله توسعه فنی است. اگر در مدرنیته می بینید جوامعی که مدرن هستند، ابزار مدرن به کار می برند و هر روز زمینه ابزار، پیشرفت دارند، این امری طبیعی است. چون ما در

اصل انتخاب، عملی بودن را داشتیم و در برنامه، کارآمدی را داشتیم. پس به طور طبیعی، اینها ما را به پیشرفت ابزار و وسایل می رساند. همه چیزهایی را که ما در پدیده مدرنیته به طور معمولی و با عقل عرفی می بینیم، سرنخهایش را می توانیم با این چهار اصل که گفتم، پیدا کنیم و به نحوی توجیه نماییم. بنابراین به نظر من این مدل، مدلی مفهومی خواهد بود و مفهوم پست مدرنیسم را از اینجا می توان به خوبی درک کرد. پست مدرن به این معنا نیست که حالا مثلاً در امر پیشرفت ارتباطات تحولی پیدا شده است. پست مدرنیسم، اساساً ادامه همین پیشرفت تکنولوژیکی نیست. چیزی که ما را از مدرنیسم به پست مدرنیسم می برد، به طور قطع به عقلانیت مربوط

می شود. پست مدرنیسم یعنی فراتر رفتن از عقل. در این عبور از این مرز عقل فنی است که ما پیوسته مدرنیته را می شکافیم و وارد پست مدرنیسم می شویم. یعنی این گونه نیست که پست مدرنیسم ادامه همان جاده مدرنیسم باشد. مسیرهای مختلفی در پست مدرنیسم هست. میل میان مدرن و پست مدرن هم به معنی آن نیست که ارتباطات در یک شرایطی، حالتی داشت و حالا پیشرفت کرده است، اطلاعات پیشرفت کرده است. اینها حتی ملاک مدرنیسم هم برای ما نبود، تا چه رسد به این که ملاک پست مدرنیسم باشد.

تفاوت پست مدرنیسم با مدرنیسم در عقلانیت است. هر وقت شما عقل فنی را کنار گذاشتید و از آن فراتر رفتید، وارد حوزه پست مدرنیسم شده اید. حال در این صورت، آیا جامعه اسلامی می تواند مدرن باشد یا نه؟ در این مورد، من تردیدهای جدی دارم. چون معنای این سخن این است که آیا عقل فنی با اندیشه اسلامی می سازد، یا خیر.

در پاسخ، باید آن چهار محور را بررسی کنیم. آیا در فهم وضعیت حقیقی می توانم خود را به شناخت محیط محصور کنم؟ البته

داشتن تصویر هر چه دقیق تر از وضعیت، یعنی ابتدا بر علم و هدفمندی، را قبول دارم؛ اما آیا عملی بودن کافی است؟ مسلماً کافی نیست. ما صحبت از سعادت انسان می کنیم؛ از سعادت ذاتی انسان، سعادت ذاتی جامعه، کمال حقیقی انسان و امثال اینها سخن می گوئیم. بنابراین، عملی بودن، بلافاصله در کنار این درست بودن قرار می گیرد.

در مورد برنامه اقدام، کارآمدی خیلی مهم است، اما گاهی وظیفه بر کل کارآمدی حکومت می کند. یعنی گاهی انسان، کاری را انجام می دهد که در مقیاس عقل فنی کار غلطی است؛ کارآمد نیست، ولی به عنوان انجام وظیفه می تواند درست باشد. یعنی مشکل ما در جامعه دینی و جامعه اسلامی با مدرنیسم، در دعوای بین جدید و قدیم نیست، بلکه ظاهراً سر چیزهای مهم تری مشکل داریم. من نمی خواهم بگویم که این مشکل به معنای این است که راه اقدام صحیح بر روی ما بسته است؛ ولی در مجموع، چنین نتیجه گیری می شود که مدرنیته به درد جامعه دینی نمی خورد و ما باید به دوره پست مدرنیسم فکر کنیم، اگر بخواهیم جامعه اسلامی درستی را تحقق بخشیم.